



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ

(۲۱) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي

شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُون (۲۳) إِنِّي إِذَا لَفَى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ

يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷)﴾

جهات سودمندی نقل داستان اصحاب قریه

چون سوره مبارکه «یس» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی همان طوری که ملاحظه فرمودید تبیین اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است، جریان توحید و همچنین معاد را فی الجمله اشاره فرمودند، درباره وحی و نبوت، داستان اصحاب انطاکیه را ذکر کردند. نقل این داستان از چند جهت سودمند است: یکی برای مردم که عبرت بگیرند برای اینکه ببینند در گذشته عده‌ای در برابر وحی و نبوت ایستادگی بی جا کردند به سرنوشت تلخی مبتلا شدند برای خود انبیا و مرسلین (علیهم السلام) سودمند است که تسلی است برای آنها، تقویت اینهاست که خدای سبحان حافظ و ناصر اینها و دین اینهاست و دشمنان اینها را برطرف می‌کند. ثالثاً مشخص می‌کند که رسول هر عصر و

مصری تمام تلاش و کوشش او این است که پیامش فراگیر باشد به دورترین نقطه شهر برسد آنجا که طبقه محروم‌نشین‌اند از بیان آنها باخبر شوند و از همان‌جا فریاد علیه ظلم برمی‌خیزد نصرت حق برمی‌خیزد و مانند آن.

### مقاومت رسولان الهی و فهم کلام آنها توسط مردم

این ﴿جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾ نشان می‌دهد که فرستاده‌های الهی مقاومت کردند در برابر تکذیب، صحنه را خالی نکردند انطاکیه با اینکه آن وقت يك شهر بزرگی بود جزء بلاد کبیره بود و آنها وسایلی برای نشر معارف خود نداشتند ولی مع ذلك صدای آنها را تا دورترین نقطه آن شهر رساندند و خدای سبحان هم افرادی را در دورترین نقطه شهر به این صدا آشنا کرد این صدا را پذیرفتند دیدند این صدا، صدای آشناست. انسان آنچه در کتاب‌ها می‌خواند یا آنچه از دیگران می‌شنود اگر اهل دقت باشد می‌بیند که کدام حرف آشناست کدام حرف آشنا نیست.

### مطابق فطرت بودن سخن رسولان الهی و انعکاس آن

قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی انسان را بدون سرمایه خلق نکرده است يك لوح نانوشته‌ای به انسان نداد؛ بلکه يك کتاب و کتیبه به او داد به نام فطرت و با قلم الهامی خودش این معارف حق و باطل و فجور و تقوا را در آن نوشت ﴿فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> پس انسان با يك سرمایه الهی به دنیا می‌آید این سرمایه‌ها با انسان حرف می‌زنند حرف‌هایی که دیگران گفتند، نوشته‌هایی که دیگران دارند انسان با این نسخه اصل مطابقت می‌دهد اگر آن حرف‌ها آشنا بود می‌پذیرد، آشنا نبود ممکن است که ساکت باشند ولی ساکن نمی‌شوند. آنچه را انسان می‌بیند یا می‌خواند یا می‌شنود با آن درون خودش تطبیق می‌دهد اگر آشنا نبود نمی‌پذیرد و اگر این صدا، صدای آشنا بود قبول می‌کند. بارها این مثال گفته شد شما الان در این مهدکودک‌ها ممکن است بیست تا کودک مشغول و سرگرم بازی باشند و هیاهو بکنند هر کس یکی از این بچه‌ها را صدا بزنند اینها مشغول بازی‌اند و گوش نمی‌دهند اما مادر یکی از این

بچه‌ها وقتی بیاید صدا بزند این كودك فوراً برمی‌گردد نگاه می‌کند می‌بیند این صدا، صدای آشناست. در درون ما سرمایه الهی هست این‌طور نیست که عاریه باشد اگر خدای سبحان با الهام فجور و تقوا در درون انسان این معارف را نوشت حرفی که انسان از دیگری شنید یا کتابی که از دیگری خواند اگر مطابق با آن ﴿فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ باشد می‌بیند این حرف، حرف آشناست فوراً برمی‌گردد پاسخ مثبت می‌دهد حالا چه قدرت داشته باشد چه نداشته باشد.

### روشن شدن شهر با پیام رسولان الهی

این بزرگوارانی که وارد آن منطقه انطاکیه شدند گرچه با استکبار و انکار و نهی و منع عده‌ای روبه‌رو شدند ولی آن شهر وسیع را روشن کردند صدای اینها تا دورترین نقطه شهر رسیده از دورترین نقطه شهر کسی به داد اینها رسید و به كمك اینها برخاست فرمود: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ﴾ اگر دعوت اینها، تبلیغ اینها تا دورترین نقطه شهر نرسیده بود که از اقصای مدینه کسی لبیک نمی‌گفت، پس این ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾<sup>۲</sup> عناصر سه‌گانه و اضلاع سه‌گانه مثلث را دارد که هم برای رسول تسلیت‌بخش است هم برای مستکبران انذار و تهدید است هم برای توده مردم مستضعف پیام دارد که حرف تا دورترین نقطه می‌رسد.

### شهادت‌طلبی اولین گروندگان به انبیا و پیام آنان

آن بزرگواران که برای شهادت آماده‌اند اولین گروهی‌اند که حرف انبیا را لبیک می‌گویند. این رجلی که از «اقصى المدینه» آمده بعد شهید شده همین شهید سوره «یس» يك پیام خاصی دارد ما الآن در برابر شهدا چه در زیارت «وارث» یا غیر وارث وقتی عرض ادب می‌کنیم می‌گوییم ای کاش ما با شما بودیم «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ»<sup>۳</sup> شهدا هم همین حرف را دارند می‌گویند ای کاش ما بودید می‌فهمیدید این‌جا چه خبر است این ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ \* بِمَا

۲. سوره یس، آیه ۱۳.

۳. کامل‌الزیارات، ص ۲۱۳.

غَفَرَ لِي رَبِّي ﴿ در قبال این «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ» ماست ما به شهدا عرض می‌کنیم ای کاش ما با شما بودیم به فوز شهادت می‌رسیدیم آنها هم به ما می‌گویند ای کاش با ما بودید می‌دیدید خدا با ما چه کرد به ما چه چیزی داد ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ این ﴿يَا لَيْتَ﴾ تعامل متقابل است ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿ حرف شهدا اليوم هم همین است آنها هم چه شهدای گمنام چه شهدای مشهود و نامدار می‌گویند ای کاش بودید این‌جا می‌دیدید خدا با ما چه کرد این حرف همه آنهاست. غرض آن است که اگر ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾، ﴿وَاضْرِبْ لَهُم﴾، «واضرب لك، واضرب للناس، واضرب للشهداء، واضرب للمجاهدين» این حرف از چند جهت پیام دارد.

### مطابق فطرت بودن نوع دعوت انبیا سرّ پذیرش مردم

مطلب دیگر این است که ما دو نوع دعوت داریم: يك نوع دعوت این است که کسی می‌نشیند به مردم می‌گوید بروید دین را یاری کنید این صدا با فطرت مردم آشنا نیست و گوش نمی‌دهند، يك صدا این است که کسی جلو می‌افتد می‌گوید مردم من رفته‌م بیا، این صدا با فطرت مردم آشناست مردم به دنبالش راه می‌افتند. فرق امام و دیگران این بود امام قائد بود دیگران سائق بودند، دیگران می‌گفتند بروید، امام می‌گفت بیا، آن‌که جلو می‌رود می‌گوید من رفته‌م بیا، او حرکت می‌کند، این‌که می‌نشیند دستور می‌دهد می‌گوید بروید، کسی حرف او را گوش نمی‌دهد سرّ موفقیت امام این بود که او قائد بود نه سائق، پیشرو بود گفت من رفته‌م بیا، مردم گفتند چشم! انبیا هم می‌گویند ما رفتیم بیا، مردم می‌گویند چشم! انبیا این‌طورند.

### همگامی نصرت الهی با دعوت انبیا علت موفقیت آنان

برای اینکه انبیا موفق شوند ذات اقدس الهی پیشاپیش برای اینها فیض خودش را می‌فرستد انبیا قبل از اُمم هستند، فیض خاصّ خدا پیشاپیش کار انبیاست هر وقت پیامبری را فرستاده فوراً او را کمک کرده اگر موسای کلیم بود گفت

برادر را ﴿فَارْسِلْهُ مَعِيَ﴾، که ﴿يُصَدِّقُنِي﴾ فرمود: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾<sup>۴</sup> ما تو را با برادرت کمک می‌کنیم اگر جریان ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ است فوراً فرمود اینها را تکذیب کردند اما ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ درباره شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ \* الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾<sup>۵</sup> آن حوادث تلخ کمرشکن را ما از تو برداشتیم آنها که ظُهر تو، پشت تو را شکستند و می‌خواستند بشکنند ما کنار گذاشتیم به تو پشتیبان دادیم، پشتوانه دادیم ما این کار را کردیم بنابراین اگر کسی دستور الهی را اطاعت کند و برای دین بخواهد کار کند یا ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾ است یا ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ است یا ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ \* الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾ است این یقیناً هست. در چنین فضایی آن مردم بت پرست بودند.

### تشبیه فطرت انسان به دستگاه گوارش در نپذیرفتن غذای مسموم

پرسش: شما در بیانات گذشته فرمودید که چیزهایی با فطرت توحیدی انسان یا آشناست یا ناآشنا، طوری استشمام می‌شود که شما عقل را می‌گویید مصباح است و چراغ اما در اینجا استشمام می‌شود که عقل، میزان باشد.

پاسخ: آن عقل یعنی استدلال، این فطرت یعنی عقل عملی، اینها دو چیز هستند عقلی که استدلال می‌کند چراغ است چراغ که راه نیست اما آنکه فطرت انسان است می‌یابد این است. ما طبیعتی داریم که خالی نیست، فطرتی هم داریم که خالی نیست این دستگاه گوارش ما همیشه حرفی برای گفتن دارد این روده‌ها این معده‌ها نظیر تُنگ خالی نیست که هر چه به آن بدهی قبول بکند تنگ خالی را عسل بدهید می‌پذیرد، سم هم بدهید نگه می‌دارد اما این دستگاه گوارش ما حرفی برای گفتن دارد به حسب ظاهر خالی است اما این كودك يك مختصر اگر غذای سمی به او برسد فوراً بالا می‌آورد همه ما همین‌طوریم اگر ك يك مختصر غذای مسمومی وارد دستگاه گوارش ما بشود بالا می‌آوریم یعنی این روده و معده و اینها حرفی برای گفتن دارد می‌گوید من برای غذای سالم آماده‌ام این برای طبیعت ما، فطرت ما هم این چنین است

۴. سوره قصص، آیه ۳۵.

۵. سوره انشراح، آیات ۲ و ۳.

هرگز كودك، گریه بیجا نمی‌کند، هرگز كودك را اگر خلاف تربیت نکنید دروغ نمی‌گوید او حق دارد نه باطل، صدق دارد نه کذب، خیر دارد نه شرّ و حسن دارد نه قبیح و حمد و مدح دارد نه ذمّ با این سرمایه خلق شد؛ لذا اگر گریه می‌کند واقعاً درست گریه می‌کند بالأخره یا جایش را خیس کرده یا جایی درد دارد بدون دلیل گریه نمی‌کند تا دروغ یادش ندهند یاد نمی‌گیرد. بنابراین ما يك فطرت داریم که با سرمایه الهی است، عقلی داریم يك چراغ است يك آینه است که چیزها را خوب نشان می‌دهد عالم بی‌عمل داریم برای اینکه آن قسمت چراغش خیلی قوی و روشن است خوب سخنرانی می‌کند خوب حرف می‌زند اما آنکه باید بپذیرد آن را خفه کرده دو دستگاه کاملاً جدایی در درون ماست که بارها گفته شد ما يك عقل نظر داریم که برای فهمیدن خوب است، يك عقل عمل داریم که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۶</sup> آن را اصلاً خدا خلق کرده که راه راست برود این را خلق کرده که راه راست را ببیند آنکه راه راست را می‌بیند ما آن را خفه کردیم ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۷</sup> حرف زدن و درس خواندن خیلی مهم نیست ملاً شدن خیلی آسان است دانشگاهی شدن و حوزوی شدن و به اوج رسیدن و تدریس کردن و تألیف کردن خیلی آسان است به دلیل اینکه خیلی‌ها به این‌جا رسیدند؛ اما آنکه «یافت می‌نشود آنم آرزوست»<sup>۸</sup>.

### دو اشکال بت‌پرستان بر دعوت رسولان الهی

به هر تقدیر اینها آمدند و ادّعا کردند مردم هم چون بت‌پرست بودند می‌گفتند که دو مشکل در کار شما هست: یکی درباره خود شما، یکی درباره ادّعایی که نسبت به خدا می‌کنید. درباره شما مشکل هست برای اینکه شما بشرید، يك؛ بشر محال است پیامبر شود، دو؛ پس شما پیامبر نیستید و - معاذ الله - دروغ می‌گویید، این نتیجه؛ این حرف کسانی که در سوره مبارکه «انعام» مبسوطاً گذشت در موارد دیگر هم زیاد آمده که بشر نمی‌تواند رسول الله باشد، مشکل دیگر

۶. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۱

۷. سوره شمس، آیه ۱۰.

۸. دیوان شمس، غزل ۴۴۱؛ «گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما \*\*\* گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست».

اینکه چون اینها بت پرست بودند می گفتند خدا مدیر کل است ربّ العالمین است، مربّی کل است اما جهان را مدبّرات اداره می کنند، ارباب متفرقه اداره می کنند، اگر رزق می خواهیم، شفا می خواهیم، سلامت می خواهیم باید این بت ها را پرستیم تا اینها ما را به الله نزدیک تر کنند شما می گوئید خدا برای ما پیامبر فرستاده این یعنی چه؟! خدا که با ما کار ندارد ما هم که با او کار نداریم، اگر کسی باید به فکر ما باشد همین بت های ما هستند. دو مشکل اساسی دامنگیر وثنی ها بود: یکی اینکه بشر نمی تواند پیامبر شود، یکی اینکه خدا کاری با ما ندارد ما هم - معاذ الله - کاری با او نداریم او برای مدبّرات خوب است ما این بت ها را باید پرستیم البته این سنگ و چوب را به عنوان تندیس برای آنها می ساختند بعد کم کم اینها قداست پیدا کردند مدبّرات امرند که عالم را اداره می کنند و ﴿لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۹</sup> هستند، ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۱۰</sup> هستند و امثال ذلك بنابراین - معاذ الله - شما دروغ می گوئید و چون دروغ می گوئید نحس هستید و چون نحس هستید ما تطیّر داریم، تشمّ داریم و ممکن است که مشکلاتی دامنگیر ما شود.

### سوگند رسولان الهی به رحمانیت خدا در ارسال رسل و انکار بت پرستان

آنها به «الرّحمن» سوگند یاد کردند که خدایی که رحمان است و کلّ عالم را دارد اداره می کند و او فقط باید اداره بکند چگونه شما را رها کرده ﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾<sup>۱۱</sup> خدا که رحمان است شما که قبول دارید او رحمان است اگر رحمان است باید به حال ما رحم کند بهترین رحم همان هدایت و راهنمایی است چگونه می شود ما و شما را او رها کرده باشد به بت ها سپرده باشد. آنها گفتند: ﴿مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱۲</sup> اینها گفتند: ﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾ با «لام با انا» که بوی سوگند هم می دهد این کار را کردند اینها مدّعی بودند نه منکر و مدّعی باید شاهد

۹. سوره زمر، آیه ۳.

۱۰. سوره یونس، آیه ۱۸.

۱۱. سوره یس، آیه ۱۶.

۱۲. سوره یس، آیه ۱۵.

اقامه کند که در تفسیرها ملاحظه فرمودید از آنها معجزه خواستند آنها معجزه آوردند و برابر دعوی خود بیّنه اقامه کردند.

عدم منافات ارسال مرسلین بر اصحاب قریه با اولوالعزم بودن حضرت عیسی (علیه السلام)  
مطلب دیگر اینکه وجود مبارک عیسی از انبیای اولوالعزم است پیامبران اولوالعزم همگانی اند نه همیشگی به استثنای  
وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که این دو اصل را داراست: یکی کلیت؛ یعنی همگانی، یکی دوام یعنی  
همیشگی، برای همه مردم و در هر زمان، این خصوصیت پیغمبر اسلام است. انبیای اولوالعزم برای همه مردم بودند تا  
آمدن نبی بعدی، انبیای غیر اولوالعزم مقطعی بودند ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾<sup>۱۳</sup> و امثال ذلك. وجود مبارک  
عیسی (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم بود؛ اما اینها که آمدند به منطقه انطاکیه معنایش این نیست که رسالت  
حضرت عیسی هم برای همین مردم بود حضرت اوصیایی داشت، حواریونی داشت، خلفایی داشت هر کدام را به يك  
منطقه خاص اعزام می کرد این طور نبود که اگر گروهی به منطقه خاص آمدند معنایش آن است که رسالت حضرت  
عیسی محدود است؛ معنایش آن است که رسالت آنها محدود بود آنها اوصیای خاص بودند حواریون مخصوص بودند  
برای هدایت يك منطقه خاصی، مأموریت ویژه داشتند. پس مردم انطاکیه وظیفه ای که داشتند این بود که فرمایشات  
اینهایی که حالا یا رسالت مستقل داشتند یا از حضرت عیسی رسالت داشتند گوش بدهند این منافات ندارد با اینکه  
وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم باشد و فرمایشات ایشان کلی باشد یعنی همگانی باشد گرچه  
همیشگی نیست، دائم نیست، شریعت او به وسیله شریعت وجود مبارک پیغمبر اسلام نسخ می شود.



## آمدن حبیب نجار از دورترین نقطه شهر و استدلال او در پذیرش پیام مرسلین

بعد اینها که گفتند شما دروغ می‌گویید و قسم هم می‌خورید نزد ما مشئوم هستید فرمودند نه خیر، دروغ برای شماست و طیره برای شماست، تشم برای شماست، ﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾ صدا که در کل شهر پیچید و اینها به افراد گوناگون این پیام الهی را رساندند در این فضا از اقاصا نقطه شهر کسی آمده که گفتند حبیب نجار<sup>۱۴</sup> بود خودش بت تراش و بت فروش بود و گفت بررسی کردم دیدم حرف اینها حق است خدای سبحان که رحمان است کارها را به بت‌ها نسپرد، فاطر من است، يك؛ اگر او را اطاعت کردم فیض به من می‌رساند، دو؛ اگر بت‌ها را پرستیدم از ضرر و تعذیب و تأدیب او در امان نیستم، سه؛ هم برهان اقامه کرد هم «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» و «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»<sup>۱۵</sup> را مطرح کرده است ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾ برای اهمیت مطلب این متعلق را قبل از فاعل ذکر کرده که دستور تبلیغی اینها تا آخرین نقطه شهر رسیده و يك انسان شهادت طلب مجاهد، پیام پیغمبران را قبول کرده ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾ با سرعت آمده با سعی و کوشش آمده ﴿قَالَ يَا قَوْمِ﴾ که عاطفه برانگیز است با این تعبیر گفت اینها مرسلین اند ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ برای اینکه علامت رسالت در اینهاست، حرف اینها حق است، معجزه هم که آوردند. سر پیروی اینها همان چند عنصر محوری است که اینها نه خودشان از شما چیزی می‌خواهند نه از جایی پول گرفتند که بیایند شما را هدایت کنند «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ وَ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا أَجْرًا»؛ نه تنها شما، از هیچ کس چیزی نمی‌خواهند و اینها هدایت شده هم هستند که بالاتر از مهدیون هستند.

## تعلیل حبیب نجار در علت عبادت خدا

بعد گفت: ﴿وَمَا لِيَ﴾ من چرا این کار را کردم و موحد شدم؟ برای اینکه آن کسی که مرا خلق کرد باید او را پرستید این سه برهان که بحث آن در سوره مبارکه «انعام» گذشت همین برهانی که وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه

۱۴. التبیان، ج ۸، ص ۴۵۰؛ تفسیر بیان السعاده، ج ۳، ص ۲۸۷.

۱۵. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

و آله و سلم) به آن استدلال کرد. در سوره مبارکه «انعام» از آیه سیزده به بعد، خدای سبحان به وجود مبارك پيغمبر (صلی الله عليه و آله و سلم) فرمود: ﴿قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخِذُ وَلِيًّا﴾ از غير خدا چه کاری ساخته است؟! حدّ وسط اول اين است که او ﴿فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است و فاطر را بايد پرستيد من او را می پرستم اين حدّ وسط يك برهان اين صغرا و کبرا و قياس اول؛ دوم ﴿وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ منظور از طعام، اينکه می گویند نان مملکت را بايد حفظ کرد منظور از نان همان اقتصاد است نه تنها غذا در برابر لباس و مسکن؛ وقتی می گویند نان مردم ضعيف است تنها خوراک نيست دارو، مسکن، وسايل نقلیه و وسايل تحصيلی مردم، هم جزء نان مردم است. وقتی می گویند خدا مُطْعِم است يعنی اقتصاد مردم را او تأمین می کند برکات را او می دهد. خدا مُطْعِم است يعنی رازق است تأمین رزق به دست اوست اين صغرا، هر که رازق است معبود است اين کبرا؛ پس خدا معبود است اين نتیجه. نه تنها مُطْعِم است بلکه ﴿لَا يُطْعَمُ﴾ نيازى به طعام ندارد. مُطْعِمی که غنی بالذات است او را بايد عبادت کرد نه کسی که حالا چیزی به ما داد آن رازق غير مرزوق را بايد عبادت کرد آن مُطْعِمی که ﴿لَا يُطْعَمُ﴾ است او را بايد عبادت کرد؛ يعنی آن غنی ای که به هيچ چیزی نيازمند نيست اين دو برهان. بعد ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱۶</sup> برهان سوم که «خوفاً من النار» است ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱۷</sup>.

### ظهور مراحل سه گانه عبادت در تعليل حبيب نجار و اثبات توحيد با آن

انسان يا «حَبَّاً لِلَّهِ» عبادت می کند که او چون فاطر است و معبود است و محبوب است و مشکور؛ يا «شوقاً الى النعمة» عبادت می کند که ﴿هُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ يا «خوفاً من النار» عبادت می کند ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ سه راه است. اين راه های سه گانه در اين سوره مبارکه انعام قبلاً بحث شد. حالا مشابه آن را در همين جا می فرمايند خدای سبحان فاطر من است و همه نيازها را او تأمین می کند وقتی کلّ هستی مرا او تأمین کرده

۱۶. سوره انعام، آیه ۱۴.

۱۷. سوره انعام، آیه ۱۵.

است نیازهای مرا هم او برطرف می‌کند و مرجع ما هم اوست به سراغ او هم می‌رویم از این بت‌ها کاری ساخته نیست؛ حالا این اثبات توحید.

نفی شرك در كلام حبيب نجار با آوردن صفت «الرحمن» در اداره جهان

اما نفی شرك ﴿ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ چون «الرحمن» را همه می‌پذیرفتند اگر رحمان بخواهد به من آسیب برساند از این بت‌ها هیچ کاری ساخته نیست من این را از مرسلین فهمیدم. ﴿إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بَضْرًا﴾ این مکتب همه انبیاست که رحمان دارد عالم را اداره می‌کند؛ منتها در بیانات نورانی اهل بیت مخصوصاً وجود مبارك امام سجاد (سلام الله علیه) خیلی باز شده، تفصیل شده شرح شد. اینکه می‌گویند رحمت خدا بر غضب او سابق است قبلاً هم ملاحظه فرمودید معنایش این نیست که رحمت خدا بیشتر از غضب اوست البته رحمت خدا بیشتر از غضب اوست اما این تعبیر که «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»<sup>۱۸</sup> معنایش این نیست که رحمت او بیشتر است بلکه معنایش این است که رحمت او بیشتر از غضب اوست این بیان نورانی امام سجاد این است «وَأَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»<sup>۱۹</sup> یعنی خدایا! هر جا بخواهی غضب کنی و عذاب کنی پیشاپیش، رحمت تو حرکت می‌کند نقشه می‌کشد که این غضب تو رحیمانه باشد «وَأَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» پس غضب الهی، عذاب الهی، جهنم الهی مأموم است نه امام، رحمت او و عنایت او امام است و امام، او نقشه می‌کشد که فلان جا باید عذاب باشد، فلان جا باید لطف و رحمت باشد آن امام، آن مهندس مقابل ندارد این بهشت و جهنم مقابل هم هستند این رحمت خاصه است که مقابلش عذاب است این عذاب است که مقابل رحمت رحیمیه است وگرنه «الرحمانی» که اسم اعظم است این مقابل ندارد «الرحمان» گاهی دستور می‌دهد که فلان جا باید عذاب باشد برای اینکه اینها کشتاری کردند مردم را کشتند و عدل باید اعمال بشود و «یشفی صدور المؤمنین» باید باشد این عین عدل است این عین رحمت الهی است؛ لذا آن جا جهنم هست، آن جا عذاب هست

۱۸. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۴۴۲.

۱۹. صحیفه سجادیه، دعای ۱۶.

برای اینکه عدل برقرار بشود نه اینکه تشفی برقرار بشود. «الرحمان» عذاب می‌کند نه «المنتقم»، این «المنتقم» را ما در کنار محدوده عذاب اگر می‌بینیم معنایش این نیست که آن فرمانده کل، منتقم است فرمانده کل، رحمان است آن رحمان مقابل ندارد شما ببینید الله برای خیلی از صفات قرار موصوف می‌گیرد، الرحمن برای خیلی از صفات موصوف قرار می‌گیرد، اما «الرحمن» را یا الله را صفت برای چیزی قرار نمی‌دهند اینها پیشاپیش حرکت می‌کنند این را مشرکین هم قبول داشتند؛ منتها خیال می‌کردند «الرحمن» برای مدبرات امر است جهان را - معاذ الله - به فرشته‌ها و امثال ذلك سپرده آنها دارند اداره می‌کنند حالا این شخص فهمید که «الرحمن» دارد عالم را اداره می‌کند اگر «الرحمن» بخواهد عذاب کند احدی نمی‌تواند مقاومت کند چون همه زیرمجموعه «الرحمن» هستند.

پرسش: استاد چرا در سوره «توبه»، «الرحمن» ... سبقت نگرفته؟

پاسخ: آن در سوره «توبه» هم قبلاً گذشت که ابن عباس و امثال ابن عباس بنایشان بر این است که سوره «توبه» و سوره «انفال» جمعاً يك سوره است و این تتمه سوره «انفال» است؛ اما آن راه معروف این است که بالأخره این براءة نامه است این يك قطعنامه است این از اول باید با غضب شروع بشود همان الرحمن مطلق که در أم الكتاب آمده او دستور می‌دهد که در قطعنامه‌ها در بیان براءة و ابراز براءة، دیگر جا برای رحمت نیست آن رحمان مطلق دستور داده.

توصیه حبیب نجار به قوم خود در پذیرش پیام مرسلین و دلیل آن

فرمود: ﴿إِنْ يُرِدْنَ الرَّحْمَنُ بُضْرًا لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ اصلاً اجازه شفاعت ندارند بر فرض هم شفاعت بکنند کسی گوش نمی‌دهد. پس از بت‌ها کاری ساخته نیست حرف این مرسلین را گوش بدهید که شما را به «الرحمن» دعوت می‌کنند این دعوت با فطرت شما آشناست مگر شما مخلوق او نیستید، مفطور او نیستید مفطور باید حرف فاطر خودش را گوش بدهد این در درون شما فطرتی دارد که این فطرت، صدای آشنا را تشخیص می‌دهد این می‌گوید که

دیگران هم مثل شما هستند چرا آنها را می‌پرستید؟! حرف انبیا با گوش فطرت آشناست من از زبان فطرت خودم حرف می‌زنم می‌گویم اینهایی که آمدند در شهر ما دارند دعوت می‌کنند صدای اینها صدای آشناست بیگانه نیست از فطرت من خبر می‌دهند، از فاطر من خبر می‌دهند، دل من حرف اینها را می‌شناسد ﴿الَّذِي فَطَرَنِي﴾ در سوره مبارکه «انعام» هم سخن از فطرت بود، در این سوره هم سخن از فطرت است؛ یعنی این دل، حرف اینها را می‌شناسد اگر از این کودک مهدکودک سؤال بکنی چرا برمی‌گردی؟ می‌گوید این صدا برای دل و جان من آشناست هر چه دیگران در حین بازی این کودک را صدا بزنند چون سرگرم بازی است گوش نمی‌دهد؛ اما همین که مادر بیاید گوش می‌دهد این صدا برای او آشناست، صدای انبیا برای فطرت ما آشناست این حرف‌ها و این برهان اقامه کرده است که اینها نمی‌توانند نجات بدهند کاری از بت‌ها ساخته نیست اگر من این کار را بکنم در آن زمان رجوع، گرفتار عذاب الهی می‌شوم - معاذ الله - ﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

### اعلان ایمان به خدای مرسلین و نتیجه آن

حبیب نَجَّار گفت من بالأخره موضع خودم را مشخص کردم و به این مرسلین فرمود: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ شما گوش بدهید و شاهد هم باشید. آنها قیام کردند همین کسی که از اقصای مدینه آمد را شهید کردند ذات اقدس الهی فرمود: به این شهید گفته شد مستقیماً وارد بهشت شو ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ دیگر آن احتضار و سؤال و حوادث برزخ و امثال ذلك برای شما نیست این مستقیماً وارد جنت برزخی می‌شود ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ دفعته دید اوضاع عوض شد و فهمید که وارد جنت برزخی شد که «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».<sup>۲۰</sup>

آرزوی حبیب نَجَّار در بهشت برزخی از آگاهی قوم بر معامله خدا با او

بعد به همان قوم گفت: من دیروز به شما گفتم که ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ امروز می‌گویم خدا با من چه کرد ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي ﴿ما سابقه بت پرستی داشتیم اما این صدای آشنا را شنیدیم، پذیرفتیم، ایمان آوردیم در این راه فداکاری کردیم جان دادیم انبیا را یاری کردیم وارد این صحنه شدیم ای کاش شما می‌فهمیدید این‌جا چه خبر است.

فرق عقل نظری و عملی و جایگاه هر يك در سعادت‌مندی انسان

پرسش: فطرت، فکر، فهم و عقل، اینها یکی است یا با هم فرق دارند؟

پاسخ: با هم فرق دارند ما چراغی داریم مثل اینکه کار چشم و گوش ادراك است، کار دست و پا، حرکت و فعل است؛ نمونه‌هایی که قبلاً ذکر کردیم این است که خدا چشم داد که ما مار و عقرب را ببینیم، دست و پا داد که نجات پیدا کنیم حالا اگر کسی دست و پای خود را فلج کرد یا در اثر اینکه گرفتار دشمن شد و آن دشمن دست و پای او را بست او کاملاً مار و عقرب را می‌بیند احتیاج ندارد که به او میکروسکوپ و تلسکوپ و دوربین و عینک و ذره‌بین بدهیم اعتراض هم نمی‌شود کرد که مگر تو مار و عقرب را ندیدی؟ بله! مار و عقرب را دید ولی چشم که فرار نمی‌کند این دست و پا است که فرار می‌کند که بسته است. اینکه می‌بینید عالمی قرآن تفسیر می‌کند بعد به رشوه که رسید روی میز، زیر میز از هیچ چیزی نمی‌گذرد، آیه حجاب را می‌خواند با نامحرم هم تماس دارد نمی‌شود به او گفت مگر نمی‌دانی؟! این اشکال وارد نیست مگر چشم، عقیف است آنکه عقیف است دست و پا است، دست و پا هم بسته است. عقل نظر یعنی سواد حوزه و دانشگاه، سواد است چشم است نه دست و پا، دست و پا را شیطان بست این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»<sup>۲۱</sup> آن عقلی که ائمه فرمودند: «مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ

اَكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» شیطان آن را زنجیر کرد خب حالا این آدم هر چه درس بخواند مگر فهم، مشکل را حل می کند فهم، چراغ است پنجاه درصد حل است. از فهم و از عقل نظر یعنی عقل حوزه و دانشگاه هیچ کار عملی نباید توقع داشت این می فهمد بله، خوب سخنرانی می کند، خوب درس می گوید، خوب کتاب می نویسد بله! اما کار برای عقل عملی است که «مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» او اگر فلج شد انسان چه کار می تواند بکند. اشکال به این آقا که تو که می دانستی، تو که آیه را تفسیر کردی چرا خلاف می کنی اشکال وارد نیست برای اینکه فهم که مشکل را حل نمی کند فهم چراغ است بله چراغ خوبی است؛ ولی اگر کسی پایش فلج و لغزان است نورافکن قوی هم دستش است شما چه اعتراضی دارید بکنید بگویید مگر شما چراغ نداشتید بله چراغ داشتیم ولی چشم که راه نمی رود این پا باید راه برود که بسته است. «كَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسِيرٍ تَحْتَ هَوَيِّ امِيرٍ» این بیان نورانی حضرت امیر ناظر به این است که اینکه باید کار بکند بسته است اینکه باید بفهمد و راجی می کند.

### تلاش انبیا در بازگشایی اغلال از دست و پای عقل عملی انسان

این شخص هم گفته ای کاش شما می فهمیدید این جا چه خبر بود شما حرف می زنید بله، چشم شما قوی است گاهی ممکن است دوربین داشته باشید، عینک داشته باشید، تلسکوپ داشته باشید، میکروسکوپ داشته باشید ریز و دور و درشت و نزدیک همه را ببینید اما چشم از مار و عقرب فرار نمی کند دست و پا را باید آزاد کرد. این زنجیری که قرآن کریم گفت: ﴿جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾<sup>۲۲</sup> از این آیات، وجود مبارك حضرت امیر(سلام الله علیه) بهره گرفته گفته: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسِيرٍ تَحْتَ هَوَيِّ امِيرٍ». هوا با عقل نظری که کار ندارد هوا مربوط به عمل است هوس مربوط به عمل است اینها آمدند عقل عملی را زنجیر کردند؛ این معتادها چرا حرف آدم را گوش نمی دهند شما می خواهید نصیحت کنید او که هر شب با کارتن و جدول مأنوس است از همه بیشتر او خطر را می فهمد شما

می‌خواهید نصیحت کنید بگویید عاقبت بد است او آواره است پس خطر را بیش از همه و پیش از همه او بلد است تصمیم، عزم، کاملاً مرزش از استدلال و جزم جداست جزم، استدلال، قیاس، برهان، اینها برای عقل نظری است که به منزله چشم جان است عزم، اراده، نیت و باور برای عقل عملی است که به منزله دست و پای جان‌اند این دست و پا فلج است. این بیان نورانی سوره «اعراف» این بود که پیامبران آمدند دست و پای مردم را باز کنند ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۲۳</sup> این شخص مشکل علمی ندارد این شخص آن نیرویی که - عزم یعنی عزم، جزم یعنی جزم - باید اراده کند، نیت کند، اخلاص کند، تصمیم بگیرد این فلج است باید این را درمان کرد با نصیحت که این درمان نمی‌شود.

راه‌گشایی علم، مشروط به باز بودن دست و پای انسان

پرسش: پس چرا می‌گویند تکیه به مقام راه‌گشاست؟

پاسخ: بله اما برای کسی که دست و پا او بسته نباشد مواظب است که دست و پا او را نبندند این علم برای همین است اما اگر قدری مسامحه کرد اول مکروهات، بعد معصیت صغیره، بعد معصیت کبیره وقتی فلج شد «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ». اینکه ما این کلمات را می‌بوسیم، روایات را روی سر می‌گذاریم به همین جهت است این بیان نورانی حضرت امیر است «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»<sup>۲۴</sup> خیلی از علما هستند که کُشته جهل‌اند این جهل در مقابل عقل عملی است نه در مقابل علم. خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را! او که کتاب العلم و الجهل نوشت این جلد اول کافی اوّلش کتاب العقل و الجهل است بعد کتاب العلم، علم مقابل ندارد آنکه مقابل دارد و دشمن دارد عقل

۲۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.



است آن عقلی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ». فرمود خیلی از علما هستند که کشته جهل اند «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»<sup>۱</sup>.

«و الحمد لله رب العالمين»